

# رده‌بندی علوم در ایران و اسلام

□ محمد کریمی زنجانی اصل

## اشاره:

متن پیش رو بخشی است از پژوهش ناتمام نگارنده با عنوان «بنیادهای معرفت‌شناختی رده‌بندی علوم در جهان اسلام».

متأسفانه، به رغم اهمیت ویژه‌ی چنین پژوهشی در مطالعات اسلام‌شناسی، گذشته از برخی گفتارهای پراکنده، هنوز در زبان فارسی اثر درخوری یافت نمی‌شود که ابعاد مختلف این مسئله را برنماید؛ اعم از شیوه‌ها، دستاوردها، و دامنه‌ی کاربردی روش‌های رده‌بندی علوم در ایران و اسلام. این پژوهش نیز با مدعای این چنینی به نگارش درنیامده و تنها هدف نگارنده‌اش به بحث گذاردن آن با معدود اندیشمندانی است که دیرگاهی در این باره تأمل کرده، و یا لاقلاً، دغدغه‌ی آن را دارند. چه، نگارنده در پی مراجعه به برخی مؤسسات مدعی مقابله با تهاجم فرهنگی،<sup>۱</sup> حمایتشان از انجام چنین پژوهشی را سخت ناامیدکننده یافت و به تنهایی بنیاد این بررسی را پی ریخت. بدین ترتیب، حاصل کلام در این گفتار، دستامد تلاشی شخصی است و امید که در روزگاری نه چندان دور، ثمره‌اش به فرجام رسد. تقدیم آن به دوستی دانشور و مشوق نگارنده از آغاز آشنایی نیز بهانه‌ای است برای سپاسی دوباره از او؛ سپاس از علی اوجبی، محقق ارجمندی که با تصحیح انتقادی شماری متن‌های عرفانی / فلسفی / کلامی، گستره پژوهش‌های ایران و اسلام را پربارتر کرده است.

دانش‌های گوناگون را موجب شد. بر این عوامل، نقش پیشینه فرهنگی مهم‌ترین حوزه تمدنی مسخّر مسلمانان را نیز باید افزود:

• درباره دیدگاه نگارنده درباره این اصطلاح نک: آمنه حسینی و محمد کریمی، «تهاجم فرهنگی؛ طرح وارونه یک معضل»، ماهنامه چیستا، سال پانزدهم، شماره ۱۴۱-۱۴۲، مهر و آبان ۱۳۷۶ش، صص. ۴۴-۵۵.

۱. سید حسین نصر، نظر متفکران اسلامی درباره طبیعت، تهران، انتشارات خوارزمی، ۱۳۵۹ش، صص ۹-۲۵.

2. Franz Rosenthal, *Knowledge Triumphant: Concept of Knowledge in Islam*, Leiden, 1976.

۳. سوره قلم، آیه ۲-۳.

۴. بهاء‌الدین محمد لاهیجی، تفسیر اللاهیجی، به کوشش محمد ابراهیم آیتی، تهران، انتشارات علمی، ۱۳۴۰ش، ج ۴، صص ۵۴۰-۵۴۱؛ ملافتح الله کاشانی، تفسیر منهج الصادقین، به کوشش علی اکبر غفاری، تهران، انتشارات اسلامی، ۱۳۴۶ش، ج ۹، ص ۳۶۷؛ فیض کاشانی، تفسیر صافی، تهران، کتابفروشی محمودی، ۱۳۳۴ق، ص ۵۴۱.

بررسی‌های متأخر بر می‌نمایند که هیچ مفهومی مانند مفهوم «علم» بر کل جامعه اسلامی سیطره نداشته است.<sup>۱</sup> چنان‌که در فرهنگ اسلامی، بیش از یک‌صد معنی برای آن بر شمرده‌اند.<sup>۲</sup> به لحاظ تاریخی نیز، نخستین پیام منزل بر رسول اسلام ﷺ با کلمه «اقرأ» (= بخوان) آغاز می‌شود و خداوند در قرآن کریم به «قلم» و «آنچه نویسد» قسم خورده است؛<sup>۳</sup> و در تفسیر آن آورده‌اند که نخستین آفریده خداوند رحمان «قلم» بوده است.<sup>۴</sup>

استواری رسالت نخستین اسلام بر علم و قلم و کتابت، و بیان ارزش و اهمیت و شأن و فضیلت علم و دانش اندوزی در آیات فراوانی از قرآن، و وجود روایات بسیار از رسول اسلام ﷺ و ائمه اطهار علیهم‌السلام در باب شرافت علم و تعلیم و تعلم، از همان آغاز توسعه سیاسی / فرهنگی اسلام، گرایش عمیق مسلمانان به آموختن

ایران. چه، اعتراف بسیاری از فحول علمای جهان اسلام<sup>۱</sup> و پژوهشگران کنونی درباره دانش‌های ایرانیان پیش از اسلام و معارف مشهور آنها، و اسناد و شواهد بر جای مانده از ویرانگری‌های دشمنان این سرزمین پرمهر، مدلل می‌دارد که ایران «بیش از پنج هزار سال در توسعه و تمدن عالم بشریت پیشتاز و بنیادگذار بوده، بانی نخستین دولت جهانی است، دست‌کم پنج دین الهی بزرگ تقدیم بشریت عدالت خواه نموده، که فقط یکی‌اش و آخرین آنها اسلام است. اسلام، تنها مهبط وحی آن در جزیره‌العرب واقع شده، عرصه جغرافیایی و فرهنگی عالمگیر شدنش همانا ایران زمین بوده، که مردم آن سرزمین هرگز گناهی نداشته‌اند اگر قبل از ظهور دین مبین بر کیشهای مجوسیت، مانویت، زروانیت، مهرآیینی و مزدک‌گرایی بوده‌اند؛ و دین‌های جهانی بزرگی مثل میترائیسم، مسیحیت و حتی یهودیت خود عکس‌برگردان آن کیش‌هاست»<sup>۲</sup>.

بنابراین، با توجه به مجموعه عوامل یاد شده، پریبراه نیست اگر که از همان نخستین دهه‌های فتح ایران و میانرودان<sup>۳</sup> با تأسیس پایگاه‌های جدید تعلیم و تربیت<sup>۴</sup> و توسعه کیفی و کمی مدارس از پیش موجود روبرو می‌شویم؛ مدارس و پایگاه‌هایی که در سده‌های دوم تا پنجم هجری و در پی تأسیس دارالحدیث‌ها و دارالحکمه‌ها و دارالعلم‌ها، توسعه علوم تعلیمی، اعم از عقلی و نقلی را موجب شدند،<sup>۵</sup> توسعه‌ای که تکیه بر شیوه‌هایی برای تقسیم و رده‌بندی علوم رایج در جهان اسلام را امری ضروری کرد؛ رده‌بندی‌هایی استوار بر دیدگاه کلی اسلام در باب «علم»؛ دیدگاهی که «معرفت‌شناسی اسلامی/ایرانی» می‌توانش نامید؛ اسلامی، با توجه به فحوا و بنیادهای معرفتی‌اش، و ایرانی، با توجه به خاستگاه فرهنگی خیزش و مختصات جغرافیایی تدوین آموزه‌هایش.

از چشم‌انداز این معرفت‌شناسی، علم در ذات خود، حقیقت و معنی واحدی دارد؛ و به رغم تقسیم شدنش به شاخه‌ها و اقسام گوناگون، همچون درختی رشد کرده و شکوفا، نمی‌باید که رشد ناهمگون شاخه‌هایش، نظم و آهنگ و تناسب پدید آمده را برهم زده و فرسوده‌اش سازند. از منظر «معرفت‌شناسی اسلامی/ایرانی»، شکوفایی و رشد علوم گوناگون، در صورت نامتناسب بودن با اصل علم و حقیقت واحد آن، هماهنگی و نسبت میان اشیاء و موجودات را از بین خواهد برد؛ و اصل توجه به رده‌بندی و تقسیم علوم به عنوان تنهاافزار ممکن برای جلوگیری از این ناهماهنگی و ناهمگونی نیز از اینجا برخاسته است.<sup>۶</sup> چنان‌که وجود روایات چندی درباره تقسیم علوم از رسول اسلام ﷺ و ائمه اطهار علیهم‌السلام، از وقوف آنها به اهمیت این مسئله خبر می‌دهد. بنابر مهم‌ترین این روایات:

۱) رسول اسلام ﷺ علم را بر دو گونه دانسته است: دانش ادیان

و دانش ابدان (العلم علمان: علم الادیان و علم الابدان)؛<sup>۷</sup>  
 ۲) علی علیهم‌السلام با بهره‌گیری از مجاز یا منهی بودن به عنوان سنجهای در رده‌بندی علوم، می‌فرماید: «العلم علمان: علم لایسع الناس، الا النظر فیه و هو صبغة الاسلام، و علم یسع الناس، ترک النظر فیه، و هو قدرة الله عزوجل»<sup>۸</sup>؛ که مراد از علم اول، عقاید حقّه و احکام شرعی است، و منظور از علم دوم، قضا و قدر و صبر و اختیار است؛

۳) علی علیهم‌السلام با در نظر گرفتن سنجهای دیگر می‌فرماید: «العلم علمان: مطبوع و مسموع، ولا ینفع المسموع اذا لم یکن المطبوع»<sup>۹</sup> (دانش دو تا است: یکی جبلی و فطری، دیگری بشنیدنی، و علم شنیدنی اگر طبیعی و فطری نباشد سودمند نیفتد). مراد از این سخن، تقسیم علوم است به «علوم طبیعی و فطری» و «علومی که از راه آموختن حاصل می‌شوند»؛ البته، می‌توان گفت که در نظر امام علی علیهم‌السلام منظور از «علم مطبوع» علومی است که از راه فکر و فهم صائب به

۱. برای نمونه نک: ابوالحسن مسعودی، التنبیه و الاشراف، ترجمه ابوالقاسم پاینده، تهران، انتشارات علمی و فرهنگی، ۱۳۶۵ ش، صص ۵-۶؛ ابوالحسن عامری، الاعلام بمناقب الاسلام، ترجمه احمد شریعتی و حسین منوچهری، تهران، مرکز نشر دانشگاهی، ۱۳۶۷ ش، صص ۱۳۱-۱۳۲؛ ابن خلدون، مقدمه، ترجمه محمد پروین گنابادی، تهران، انتشارات علمی و فرهنگی، ۱۳۶۲ ش، صص ۱۰۰۱-۱۰۰۲.
۲. پرویز اذکائی، فهرست ماقبل الفهرست، مشهد، آستان قدس رضوی، ۱۳۷۵ ش، ص «و».
۳. همان، ص ح: «به طور کلی، کشور عراق کنونی یا میانرودان که هم از سال ۶۱۲ ق.م (که مادان دولت آشور را برانداختند) و سال ۵۳۹ ق.م (که پارسان دولت بابل را برانداختند)، بیش از هزار سال، پیوسته یکی از ایالت‌های امپراتوری‌های ایران باستان بوده؛ و پایتخت‌های کشوری ایران زمین همچون بابل، تیسفون و مداین در همان ایالت بزرگ ایران غربی قرار داشته، یعنی عراق (اراک: ایراتک) در عصر ساسانی هم بدان سبب آسورستان نامیده می‌شده».
۴. به ویژه در مساجد.
۵. درباره مؤسسه‌های یاد شده، بیشتر به تفصیل سخن گفته‌ام؛ نک: دایرة المعارف تشیع، ویراسته احمد صدر حاج سید جوادی و...، تهران، نشر شهید سعید محبتی، ۱۳۷۸ ش، صص ۳۸۴-۳۸۶، ۳۹۶-۳۹۷، ۳۹۹-۴۰۰، ۴۱۰-۴۱۳، ۴۱۵-۴۱۶.
۶. سید حسین نصر، علم و تمدن در اسلام، ترجمه احمد آرام، تهران، انتشارات خوارزمی، ۱۳۵۹ ش، ص ۵۳.
۷. محمد باقر مجلسی، بحارالانوار، بیروت، دارالاضواء، ۱۴۰۳ ق، ج ۱، ص ۲۲۰. برای تفسیری ایرانی/شیعی از آن نک: ملامحسن فیض کاشانی، «فهرس العلوم»، به کوشش علی موسوی بهبهانی، آرام نامه، به کوشش مهدی محقق، تهران، انتشارات انجمن استادان زبان و ادبیات فارسی، ۱۳۶۱ ش، ص ۱۸۳.
۸. محمدبن علی بن بابویه، الخصال، به کوشش علی اکبر غفاری، قم، ۱۴۰۳ ق، ج ۱، ص ۴۱.
۹. نهج البلاغه، ترجمه نبی‌الدین اولیائی، تهران، انتشارات زرین، بی‌تا، صص ۱۲۷۴ و ۱۳۵۵، حکمت ۳۲۲.

دست آمده و می‌توان آنها را علوم اصلی خواند، و مقصود از «علم مسموع» نیز دانش‌های فرعی است؛

۴) علی علیه السلام در سخن دیگری، علوم را بر چهار گروه مشتمل دانسته است: «العلوم اربعة: الفقه للادیان، و الطب للابدان، و النحو للسان، و النجوم لمعرفة الازمان»<sup>۱</sup>.

روایات بازمانده دیگر هم، با تقسیم علوم به رشته‌های مختلف و شاخه‌های متنوع، در مواردی به اعتبار قدمت و حدوث، علوم را به دو دسته قدیم و جدید تقسیم کرده‌اند؛ و در مواردی به اعتبار بنیادهای معرفت‌شناختی (=چگونگی حصول علم نزد آدمی)، علوم را به تصویری و تصدیقی برشمرده‌اند؛ و در مواردی هم با توجه به شیوه‌های آموزش، علوم را بر نفسانی و حسی و قیاسی مشتمل دانسته‌اند.<sup>۲</sup>

از مجموع این روایت‌ها و از فحوای نگاشته‌های متفکران مسلمان در باب رده‌بندی علوم، برمی‌آید که مهم‌ترین ضابطه‌های موجود در این باره عبارت بوده‌اند از: موضوع، بنیادهای حصول معرفت، شیوه‌های آموزش، هدف و غایت. افزون بر این ضابطه‌ها، مراجعه به آثار متفکران مسلمان، برمی‌نماید که آنها معمولاً پس از تقسیم رشته‌های علوم به دو شاخه اصلی و فرعی، هر یک از این شاخه‌ها را به شاخه‌های دیگری تقسیم می‌کرده‌اند. بدین ترتیب، در این آثار، مهم‌ترین علل این حصر و مقصور شدن علوم به شاخه‌های متعدد را چنین می‌توان یافت:

۱) در یک تقسیم‌بندی، دانش‌ها در اصل‌شان بر دو گونه دانسته شده‌اند: الف) دانش‌هایی که بی‌اندیشه و بی‌رنج برای آدمی حاصل می‌شوند؛ ب) دانش‌هایی که حصول آنها همراه است با رنج و اندیشه. هر یک از این دو گونه نیز به دو نوع «علوم تصویری» و «علوم تصدیقی» تقسیم می‌شوند. منظور از «علوم تصویری» دریافت کردن صورت و معنای چیزی در خاطر است، مانند معنای آسمان؛ و «علوم تصدیقی» به معنای گرویدن و باور به این مسئله است که فلان چیز وجود دارد یا نه.<sup>۳</sup>

۲) در تقسیم‌بندی دیگری، با توجه به دو گونه برشمردن تمام اشیاء (=الف. آنهايي که هستی‌شان به فعل و عمل ما انسان‌ها بستگی دارد، مانند کردار انسانی؛ ب. دسته‌ای که وجودشان به فعل و عمل ما انسان‌ها بستگی ندارد، مانند وجود آسمان و زمین)، علوم (=حکمت) متعلق به این اشیاء هم به دو شاخه منشعب شده‌اند: الف) علمی که از حال‌کنش‌ها و اعمال ما خبر می‌دهند و آن را «علم عملی» می‌نامند؛ ب) علمی که از حالت هستی اشیاء به ما آگاهی می‌دهند و آن را «علم نظری» می‌خوانند.<sup>۴</sup>

۳) بنابر دیدگاه دیگری، علوم به «حکمی» و «غیر حکمی» تقسیم شده‌اند؛<sup>۵</sup> آنگاه، علوم غیر حکمی در دو بخش «علوم دینی»

و «علوم غیر دینی» رده‌بندی شده و «علوم دینی» را دارای سه شاخه «علم محمود»، «علم مذموم» و «علم مباح» دانسته‌اند. در توجیه این نحوه رده‌بندی، برخورداری علوم از یکی از دو شرط زیر به کار گرفته شده است: الف) یا با تغییرات زمانی و مکانی دچار تغییر و تبدل می‌شوند؛ ب) یا آنکه در تغییرات زمانی و مکانی، هیچ تغییری در آنها رخ نمی‌نماید. دسته دوم، همان علوم حکمی (=علوم حقیقی) هستند که در تمام دوران‌ها ثابت می‌شوند، مانند علم به هیئت افلاک. اما دسته اول، علوم هستند که یا از وحی سرچشمه گرفته و از انبیاء و اولیاء حاصل آمده‌اند و آنها را «علوم شرعی» (=علوم دینی) می‌نامند؛ و یا علمی هستند که حصولشان موقوف است بر سماع و تجربه و مانند آن، و آنها را علوم غیر دینی می‌نامند.<sup>۶</sup> اما این علوم غیر دینی هم یا مانند طب و معاملات و وصایا، علوم پسندیده و محمود هستند؛ و یا مانند دانش‌های سحر و طلسم و شعبده و تلیسات، ناپسند و مذموم شمرده می‌شوند؛ و یا مانند علم اشعار و تواریخ و انساب در شمار علوم مباح‌اند. این تمایز و تفاوت، نتایج و غایات این علوم است؛ چه، علم به صرف ذات خود، فضیلت دارد و منکر و مذموم نیست؛ و افزون بر این، علم به هر چیزی، اولی از جهل به آن است. به نظر می‌رسد که برای نخستین بار، اخوان الصفا در تقسیم‌بندی سه‌گانه علوم به ریاضی و شرعی و فلسفی، و ابن حزم در تقسیم‌بندی دوگانه علوم (=آنچه موجب جدایی امت‌ها از یکدیگر می‌شود؛ و نجوم و حساب و پزشکی و فلسفه که همه امت‌ها بر آنها اتفاق نظر دارند)، به چنین آموزه‌ای توجه داشته‌اند.<sup>۷</sup> ابوحامد غزالی نیز این آموزه را، البته با اندکی جرح و تعدیل، در رده‌بندی خاص خود از علوم به شکلی دقیق به کار

۱. محمد باقر مجلسی، بحارالانوار، پیشین، ج ۱، ص ۲۱۸.

۲. همان، ج ۱، صص ۲۱۸-۲۲۰.

۳. عمرین سلان ساوی، تبصره، به کوشش محمد تقی دانش پژوه، تهران، دانشگاه تهران، ۱۳۳۷ ش، ص ۴.

۴. ابن سینا، الهیات دانشنامه علائی، به کوشش محمد معین، تهران، انتشارات دهخدا، ۱۳۵۳ ش، ص ۱-۵؛ راغب اصفهانی، الذریعة الی اصول الشریعة، به کوشش علی میرلوحی، اصفهان، دانشگاه اصفهان، ۱۳۷۵ ش، ص ۱۹۲؛ ابوالعباس لوکری، بیان الحق بضمائم الصدق (المنطق، ۱-المدخل)، به کوشش ابراهیم دیباجی، تهران، انتشارات امیرکبیر، ۱۳۶۴ ش، صص ۱۱۵-۱۱۷.

۵. ابوالعباس لوکری، بیان الحق بضمائم الصدق، پیشین، ص ۱۱۴.

۶. قطب الدین شیرازی، درة التاج لغزوة الدباج، به کوشش سید محمد مشکوة، تهران، انتشارات حکمت، ۱۳۶۹ ش، ص ۷۱.

۷. اخوان الصفا، رسائل، به کوشش بطرس البستانی، قم، انتشارات دفتر تبلیغات اسلامی، ۱۴۰۵ ق، ج ۱، صص ۲۶۶-۲۷۵؛ ابن حزم، مراتب العلوم، به کوشش احسان عباس، ترجمه محمد علی خاکساری، مشهد، انتشارات آستان قدس رضوی، ۱۳۶۹ ش، صص ۶۰-۹۰.

دارد و آنچه راجع بود به حال آدمی با جماعتی که میان ایشان مشارکت بود در منزل و خانه «تدبیر منزل» خوانده می‌شود و آنچه راجع بود به حال آدمی با جماعتی که میان ایشان مشارکت بود در شهر و ولایت و اقلیم و مملکت «سیاست مدن» است. ما، کاربست نسبی این آموزه را نزد ابوالحسن عامری<sup>۴</sup> و کاربست دقیق آن را در اخلاق ناصری خواجه نصیر الدین طوسی (م ۶۷۲ ق)<sup>۵</sup> و نزد مؤلف کتاب شفاء المتألم باز می‌یابیم.<sup>۶</sup>

۵) در برخی رده‌بندی‌ها، با قایل شدن به نوعی اصالت ذاتی برای علوم، ابتدا کلیه علوم به چند بخش اصلی تقسیم شده، و آنگاه هر یک از این بخش‌ها به فروع دیگری تقسیم می‌شوند.<sup>۷</sup> چنان که ابونصر فارابی، نخست هفت علم زبان و منطق و ریاضی و مابعدالطبیعه و طبیعیات و مدنیت و فقه و کلام را برشمرده و آنگاه به معرفی اجزاء و اصناف و شاخه‌های فرعی این علوم پرداخته است. او با نهادن علم مابعدالطبیعه (= الهیات) و علم طبیعی (= فیزیک) در یک فصل، برمی‌نماید که به مفهوم مشائی رده‌بندی علوم توجه داشته است؛ هر چند که نهادن علم مدنی و علم فقه و علم کلام توسط فارابی در یک فصل، ما را با نظریه جدیدی در رده‌بندی علوم مواجه می‌کند. بنابراین نظریه جدید، او به وجه اشتراک موجود میان سه علم مذکور توجه دارد؛ چراکه در نظرش، اگر اخلاق از فضایل و رذایل سخن می‌گوید، و سیاست به چگونگی توزیع کارها و قوانین بین شهرها و ملت‌ها توجه دارد، و اگر تدبیر منزل یعنی رسیدگی به امور منزل و اقتصاد عمومی، علم فقه نیز کارهایی را شامل می‌شود که به معاملات نظم می‌بخشد، و هم چنین، علم کلام نیز به آن معرفتی توجه دارد که آدمی را در انتخاب نظریات و انجام کارهای تصریح شده توسط شارع یاری می‌دهد. به همین دلیل هم می‌توان گفت که

گرفته است و به تبعیت از او سلماسی؛ هم چنان که ابن عبدالبر در این زمینه از ابن حزم تقلید کرده است.<sup>۱</sup>

۴) در یک تقسیم‌بندی دیگر، علوم به دو دسته تقسیم شده‌اند: الف) علوم مقصود بالذات؛ ب) علوم غیر مقصود بالذات. علوم دسته دوم عبارتند از آن دانش‌هایی که افزار و وسیله‌ای برای مصون ماندن از خطا محسوب می‌شوند؛ مهم‌ترین شاخه‌های این علوم را منطق و خط و لغت و صرف و نحو و قافیه و عروض و معانی و بیان (= بلاغت) و بدیع (= فصاحت) تشکیل می‌دهند.<sup>۲</sup> علوم مقصود بالذات هم «علوم حکمی» در دو بخش را شامل می‌شوند: در صورت یادگیری به قصد باور و اعتقاد، «حکمت نظری»، و در صورت فراگیری به قصد انجام عملی خاص، «حکمت عملی» نام خواهند داشت. اما حکمت نظری بر سه بخش تقسیم می‌شود:<sup>۳</sup> الف) علم اعلی (= علم مابعدالطبیعه)؛ چون نظر در آن مجرد از ماده است؛ ب) علم ادنی و طبیعی، که نظر در آن به امور مادی در ذهن و خارج از ذهن مربوط می‌شود؛ ج) علم اوسط یا ریاضی، که نظر در آن، تنها به مجرد از ماده در ذهن باز می‌گردد. علم مابعدالطبیعه بر حسب تعلق به معرفت خدای تعالی و اسباب و مبادی و دیگر موجودات (= عقول و نفوس و احکام افعال ایشان)، و یا تعلق به معرفت احوال موجودات از آن روی که موجودند، به «علم الهی» و «فلسفه اولی» تقسیم می‌شود. علم طبیعی نیز بر حسب موضوع خود به هشت قسم زیر تقسیم می‌شود: اول، سماع طبیعی یا معرفت مبادی متغیرات؛ دوم، سما و عالم یا معرفت اجسام بسیطه و مرکبه و احکام بسایط علوی و سفلی؛ سوم، علم کون و فساد یا معرفت ارکان و عناصر و تبدل صور بر ماده مشترکه؛ چهارم، آثار علوی یا معرفت اسباب و علل حدوث حوادث سماوی و ارضی؛ پنجم، علم معادن یا معرفت مرکبات و کیفیت ترکیب آنها؛ ششم، علم نبات یا معرفت اجسام نامیه و نفوس و قوای آن؛ هفتم، علم حیوان یا معرفت احوال اجسام متحرکه به حرکت ارادی و مبادی حرکات و احکام نفوس و قوای آن؛ هشتم، علم نفس یا معرفت احوال نفس ناطقه انسانی و چگونگی تدبیر و تصرف او در بدن و غیر بدن. علم ریاضی نیز بر چهار قسم دیگر تقسیم می‌شود: الف) هرگاه بتوان در آن اجزائی را فرض کرد که در یک حد مشترک با هم تلاقی کنند، علم هندسه خواهد بود؛ ب) هرگاه فرض اجزاء مشترک متلاقی در یک حد امکان نداشته باشد، با علم هیئت سروکار داریم؛ ج) هر یک از موارد الف و ب، هرگاه قار بالذات باشد، آن را علم عدد خوانند؛ د) هر یک از موارد الف و ب، هرگاه قار بالذات نباشد، آن را علم موسیقی می‌نامند. حکمت عملی نیز بر سه قسم تهذیب اخلاق و تدبیر منزل و سیاست مدن تقسیم می‌شود. در این تقسیم‌بندی، آنچه راجع بود به حال انسان به شکلی منفرد «تهذیب اخلاق» نام

۱. ابوحامد غزالی، احیاء علوم الدین، ترجمه مؤید الدین خوارزمی، به کوشش حسین خدیوچم، تهران، انتشارات علمی و فرهنگی، ۱۳۶۴ ش، ج ۱، صص ۴۶-۱۰۴؛ ابوعلی سلماسی، «الرسالة الشرقية فی تقاسیم العلوم العقلیة»، به کوشش محمد تقی دانش پژوه، فصلنامه تحقیقات اسلامی، سال ۶، ش ۱-۲، ۱۳۷۰ ش، صص ۱۱۴-۱۴۳؛ ابن عبدالبر، جامع بیان العلم و فضله، بیروت، بی‌تا، ج ۲، ص ۴۶.
۲. ابوالحسن عامری، الاعلام بمناب الاسلام، پیشین، صص ۷۰-۷۱.
۳. همان، ۶۱.
۴. همان، صص ۶۱-۷۱. اختلاف میان دیدگاه عامری و خواجه نصیر در موارد چندی است. از جمله آن که عامری «مکاتیک» را در شمار علوم ریاضی آورده، اما خواجه نصیر آن را در شمار فروع ریاضیات می‌داند.
۵. خواجه نصیر الدین طوسی، اخلاق ناصری، به کوشش مجتبی مینوی و علیرضا حیدری، تهران، انتشارات خوارزمی، ۱۳۶۰ ش، صص ۳۷-۴۱.
۶. حاجی خلیفه، کشف الظنون، به کوشش محمد شرف الدین یالتقایا و رفعت بیگلر کلیسی، استانبول، ۱۳۶۰ ق، ج ۱، ص ۱۳.
۷. راغب اصفهانی، الذریعة الی اصول الشریعة، پیشین، صص ۱۹۱-۱۹۲.

کلام به فقه و اصول کمک می‌کند.<sup>۱</sup> طاش کبری زاده (م ۹۶۸ ق) نیز در رده‌بندی خود، کلیه علوم را به هفت بخش اصلی زیر تقسیم کرده و فروع آنها را متجاوز از یکصد و پنجاه رشته علمی برشمرده است: اول، علوم مربوط به خط و فروع آن؛ دوم، علوم مربوط به الفاظ و فروع آن؛ سوم، منطق و فروع آن؛ چهارم، علوم حکمی و عقلانی و فروع آن؛ پنجم، علوم حکمت عملی و فروع آن؛ ششم، علوم شرعی و فروع آن؛ هفتم، علوم باطن و فروع آن.<sup>۲</sup>

۶) در مواردی هم علوم به اعتبار موضوع‌شان به چند دسته تقسیم شده‌اند: الف) علمی که متشرعه تدوین کرده‌اند و نظر در تدوین آنها عبارت بوده است از: اول: بیان لفظ قرآن و یا بیان لفظ سند سنت نبوی؛ دوم، اظهار مقصود و مفهوم قرآن به لحاظ تفسیر و تأویل؛ سوم، اثبات آنچه از قرآن در باب احکام اصلی اعتقادی و یا احکام فرعی عملی مستفاد می‌شود؛ چهارم، بیان اصول استنباط این فروع؛ پنجم، بیان آنچه در استخراج این معانی از کتاب و سنت مدخلیت دارد و آن را «فنون ادبی» نامند. ب) علمی که توسط فلاسفه تدوین یافته‌اند؛ آن هم به قصد بررسی و تحقیق اشیاء، آن چنان که هستند. این نوع علوم، بر اساس عقول و اندیشه‌های بشری حاصل می‌شوند. ج) علمی که نه در شمار علوم متشرعه محسوب می‌شوند و نه در زمره علوم فلاسفه قابل درج‌اند؛ مانند علم مناظره، علم خلاف، علم جلد. د) علمی که نزد خواص صوفیه مطرح است و آن را «تصوف» می‌نامند.<sup>۳</sup> مراجعه به متن کتاب یوایق‌العلوم (تألیف پیش از ۵۷۳ق) که مؤلفش ناشناخته است، و نیز رجوع به کتاب جامع العلوم فخر رازی (م ۶۰۶ ق) برمی‌نماید که در تألیف آنها به این آموزه توجه شده بوده است؛ هر چند با اندکی جرح و تعدیل.<sup>۴</sup>

۷) در برخی موارد نیز، علوم به اعتبار شیوه‌های حصولشان، و به سخن دیگر، به اعتبار مبانی معرفت‌شناسی فلسفی/کلامی تقسیم شده‌اند. چنان‌که راغب اصفهانی در الذریعة الی اصول الشریعة علوم را نخست به: ۱) متعلق به لفظ بر دو قسم ذوات الفاظ (= علم لغات) و لواحق الفاظ (= اشتقاق، صرف و نحو، عروض و...) و ۲) متعلق به لفظ و معنی شامل براهین، حدل، خطابه، بلاغت، شعر و ۳) متعلق به معنی دون لفظ بر دو قسم علمی (= معرفت باری تعالی، نبی، ملائک، قیامت، عقل، نفس، مبادی امور، ارکان، آثار علوی، طب) و عملی (= سنن و سیاسات، شرع، عبادات، معاملات، مطاعم، مناكح، مزاجر) تقسیم کرده و آنگاه از چهارگونه علم بر بنیاد چگونگی حصول آنها برای آدمی به این ترتیب سخن گفته است: ۱) بدیهی عقل و حس؛ ۲) استوار بر مقدمات عقلی یا حسی؛ ۳) مستفاد به خبر مردم؛ ۴) مستفاد به وحی.<sup>۵</sup> میر محمد باقر داماد نیز در تقویم‌الایمان بر اساس دیدگاه خاصی که در باب ادراک پدیده‌ها و امور دارد، علوم را به ۱) شروقی و حضوری، ۲) صوری حصولی

تقسیم کرده است.<sup>۶</sup>

۸) بنا بر رأی دیگری در بیان علت انحصار علوم در «نظری» و «عملی» آن دسته از دانش‌ها که به کیفیت عمل تعلق ندارند «علوم نظری» نامیده می‌شوند، و تعلق برخی از علوم به چگونگی عمل و فعل موجب شده که آنها را «علوم عملی» بخوانند. از جمله قائلان به این رأی، محمد امین بن صدرالدین شیروانی (م ۱۰۳۶ ق) در کتاب فوائد خاقانیه است.<sup>۷</sup>

۹) در رده‌بندی دیگری، درباره علت انحصار علوم به «نظری» و «عملی» آمده است: الف) علوم عملی، آن دسته از علوم‌اند که حصولشان بر ممارست و عمل و مزاوت صناعت موقوف است، مانند حجامت و خیاطت؛ ب) علوم نظری نیز آن گروه از علوم را شامل می‌شوند که حصولشان بر ممارست عمل موقوف نیست، مانند فقه و نحو و منطق. در این رده‌بندی، حکمت عملی و طب عملی نیز در دایره حکمت نظری قرار دارند؛ چراکه در حصول بدان‌ها به مزاوت عمل نیازی نیست.<sup>۸</sup>

۱۰) در یک رده‌بندی متأخر، علوم را بر دو قسم «آلی» و «غیر آلی» دانسته‌اند. بنا بر این رده‌بندی، آن دسته‌ای از علوم که به ذات خود مورد نظر نبوده و افزار و وسیله تحصیل و فراگیری علوم دیگرند، «علوم آلی» یا «علوم منطقی» خوانده شده‌اند؛ چراکه در واقع، مقدمه‌ای برای دستیابی به سایر علوم عقلی یا ذهنی محسوب می‌شوند؛ و آن شاخه‌هایی که فی حدّ نفسه مورد نظر بوده و مقصود از آنها ذاتشان می‌باشد «علوم غیر آلی» یا «علوم حقیقی» نامیده شده‌اند. بدین سان، علوم آلی همان «علوم عملی» و علوم غیر آلی همان «علوم نظری» هستند.<sup>۹</sup>

۱. ابونصر فارابی، احصاء العلوم، ترجمه حسین خدیوچم، تهران، انتشارات علمی و فرهنگی، ۱۳۶۴ ش، صص ۳۹-۹۳، ۱۰۳-۱۰۶، ۱۱۴.
۲. طاش کبری زاده، مفتاح السعادة و مصباح السیارة، به کوشش کامل بکری و عبدالوهاب ابوالنور، قاهره، دارالکتب الحدیثه، ۱۹۶۸ م، ج ۱، صص ۷۴-۷۵.
۳. حاجی خلیفه، کشف الظنون، پیشین، ج ۱، صص ۱۱-۱۲.
۴. یوایق‌العلوم و دراری النجوم، به کوشش محمد تقی دانش پزوه، تهران، انتشارات بنیاد فرهنگ ایران، ۱۳۴۵ ش، صص ۶-۷؛ فخر رازی، جامع العلوم، بمبئی، ۱۳۲۳ ق، ص ۳ به بعد.
۵. راغب اصفهانی، الذریعة الی اصول الشریعة، پیشین، صص ۱۹۱-۱۹۲.
۶. میرداماد، تقویم‌الایمان، به کوشش علی اوجیبی، تهران، دفتر نشر میراث مکتوب، ۱۳۷۶ ش، صص ۳۳۵-۳۳۶.
۷. حاجی خلیفه، کشف الظنون، پیشین، ج ۱، ص ۱۱.
۸. همان، صص ۱۱-۱۲.
۹. یوسف خوری، العلوم عندالعرب، بیروت، ۱۴۰۳ ق، ص ۴۴۳، و ناگفته پیداست که دیدگاه شونیستی و نژاده‌انگار این مؤلف از همان عنوان کتاب آشکار است.

## میراث شهاب

مغلوب با علوم نو تأسیس، کوشش‌های چندی را موجب شد؛ کوشش‌هایی که در آغاز، کند، اما با دقت انجام می‌گرفتند و پس از گذشت زمانی اندک، گسترش فزاینده‌ای یافته و شتاب بیشتری یافتند؛ و حاصل‌شان، تدوین و تألیف مجموعه‌ها و کتاب‌های مختلفی در گونه‌شناسی، تقسیم و رده‌بندی علوم بود؛ و مراجعه بدان‌ها، ما را با آن تلاشی در جهت به دست دادن مدل یا جدول جامعی از رده‌بندی علوم روبرو می‌کند که به طور اعم در راستای ایجاد چارچوبی بر محاط کردن آگاهی‌ها، و معارف موجود حرکت می‌کرده است. البته، به رغم آن که در رده‌بندی‌های نخستین، از تقسیم بندی سه گانه ارسطویی به علوم نظری، عملی و صناعی، بهره گرفته می‌شد، اما در پی تکمیل رده‌بندی‌ها، افزودن علوم نو تأسیس به علوم اوایل را شاهدیم؛ و به همین دلیل است که به تدریج، معرفت دینی و مابعدالطبیعه، در رده‌بندی‌ها بالاترین درجه و اهمیت را یافتند.<sup>۵</sup>

اما از تقسیم‌بندی ارسطویی علوم، رده‌بندی او از علوم نظری به سه علم ریاضی و طبیعی و مابعدالطبیعی (= متافیزیک = الهی)، در نظر بسیاری از متفکران مسلمان مؤثر افتاد؛ چنان که ابن سینا، ضمن پذیرش آن، بر این تقسیم‌بندی توصیف دیگری بخشید. او علم طبیعی را در قاعده قرار داد و آن را «علم اسفل» نامید و علم الهی را «اعلی» و علم ریاضی را «اوسط» نام نهاد.<sup>۶</sup> این نام‌گذاری در گروه‌های مختلفی از دانشمندان شیعه و اهل سنت تأثیر داشت؛ چنان که برخی از آنها، علم اعلی را شامل علم دین، علم اوسط را شامل علوم دنیوی مانند پزشکی، و علم اسفل را شامل صناعاتی مانند نقاشی دانستند.<sup>۷</sup>

۱. طاش کبری زاده، مفتاح السعادة و مصباح السیارة، پیشین، ج ۱، ص ۳۲۴.
۲. برای نمونه نک: سراج الدین محمود ارموی، لطائف الحکمة، به کوشش غلامحسین یوسفی، تهران، انتشارات بنیاد فرهنگ ایران، ۱۳۵۱ ش، ص ۲۴؛ فیض کاشانی، «فهرس العلوم»، پیشین، صص ۱۸۲-۱۸۴.
۳. احمد بن محمد حسینی اردکانی، مرآت الاکوان، به کوشش عبدالله نورانی، تهران، دفتر نشر میراث مکتوب، ۱۳۷۵ ش، صص ۹۴-۹۷؛ سراج الدین محمود ارموی، لطائف الحکمة، پیشین، صص ۲۵-۲۹؛ برای تبیین روایی آن نک: ابوالحسن علی بن محمد ماوردی، ادب الدنيا و الدین، به کوشش مصطفی سقا، ترجمه عبدالعلی صاحبی، مشهد، آستان قدس رضوی، ۱۳۷۲ ش، صص ۷۶-۷۷.
۴. شمس‌الدین محمد آملی، نفائس الفنون، به کوشش ابوالحسن شعرانی، تهران، انتشارات اسلامی، ۱۳۷۷ ق، ج ۱، ص ۱۶.
۵. برای نمونه نک: سراج الدین محمود ارموی، لطائف الحکمة، پیشین، ص ۲۴؛ بابا افضل کاشانی، مصنفات، به کوشش مجتبی مینوی و یحیی مهدوی، تهران، انتشارات خوارزمی، ۱۳۶۶ ش، ص ۲۶۰.
۶. ابن سینا، تسع رسائل، به کوشش ملک الکتاب شیرازی و محمد بن غلام رسول، بمبئی، ۱۳۱۸ ق، ص ۱۰۵.
۷. ابن عبدالبر، جامع بیان العلم و فضله، پیشین، ج ۲، ص ۴۶.

توجه به نمونه‌های یاد شده، ما را به سمت قاعده‌های چندی راهنمون می‌شود که توسط دانشمندان مسلمان بر اساس سنجه‌های ذکر شده، برای رده‌بندی علوم تدوین یافته‌اند. قاعده‌هایی هم چون:

(۱) عموم و خصوص؛ یعنی از موضوعات عام به خاص رفتن و اشتقاق موضوعات اخص از اعم.<sup>۱</sup> برخی از این قاعده به «اصل و فرع» تعبیر کرده‌اند؛ و به هر حال، مهم‌ترین و اساسی‌ترین قاعده در تنظیم رده‌بندی‌ها بوده<sup>۲</sup> و امروزه نیز در اشکال نظری و عملی آن به کار گرفته می‌شود.

(۲) توقف (= اناطه)؛ که در آن، موقوف بودن تعلیم و تعلم پاره‌ای از علوم بر آگاهی از برخی دانش‌های دیگر، مورد توجه است؛ چنان که علم طب متوقف است بر علم تشریح، و علم فقه متوقف است بر علم اصول. گویا این اصل به شیوه تعلیم در مدارس ایرانی / اسلامی بازمی‌گردد و از آنجا به شیوه‌های رده‌بندی علوم راه یافته است.

(۳) اشرفیت؛ یعنی رده‌بندی علوم بر حسب شرف آنها و اهمیت موضوعاتشان. البته، ضابطه و سنجه این برتری، بیشتر مبنای عقیدتی داشته و به همین دلیل هم، در جهان اسلام به تناسب مذاهب اسلامی و اقالیم متعدد، متفاوت بوده است؛ و گویا از همین روست که قاعده مذکور، در رده‌بندی‌ها شکل عام نیافته و به دلیل محکم نبودن بنیاد علمی‌اش، فقط در رده‌بندی علوم دینی به کار گرفته می‌شده است؛ چنان که غزالی از آن سود جسته است.

قائلان به این قاعده، اشرفیت یک علم را بر یکی از این سه وجه حاصل و معلوم می‌دانند: اول، به سبب شرف موضوع آن علم، مانند علم تفسیر که بر حدیث اشرف است چون موضوعش کلام خدا است، در حالی که موضوع حدیث، کلام خلق خدا است؛ دوم، به موجب شرف غایت و غرض آن علم، چنان‌که علم پزشکی بر علم نحو اشرف است؛ و سوم، به علت میزان نیاز بدان، مانند شرف علم فقه بر تاریخ، بدان سبب که شامل قوانین اجتماعی و مصالح دین و دنیا است.<sup>۳</sup>

گفتنی است که در رده‌بندی‌های علوم، از همان صدر اسلام، میان علوم موجود و علوم نو تأسیس در جهان اسلام، تمایز نهاد می‌شد؛ و علوم نو تأسیس را تحت عنوان «علوم اواخر» از علوم موجود، و به ویژه از علوم فلسفی ارسطویی متداول در مدارس ایرانی / سریانی، با نام «علوم اوایل» جدا می‌کردند. بدین سان، لفظ «اوایل» بر علوم متداول در میان ملت‌های سرزمین‌های فتح شده اسلامی پیش از نزول قرآن دلالت می‌کرد و لفظ «اواخر» بر علوم رایج شده پس از نزول قرآن اطلاق می‌شد.<sup>۴</sup>

به هر حال، با شروع نهضت ترجمه از اواسط سده دوم هجری و در پی ورود دانش‌های گوناگون اقوام و ملل گوناگون به حوزه فرهنگ اسلامی متقدم، ضرورت رده‌بندی علوم به جهت معلوم شدن معارف قدیم از جدید، و هماهنگ کردن دانش‌ها و علوم اقوام

با این حال، به رغم کاربست نمونه رده‌بندی ارسطویی / سینیایی به عنوان محور و اساس تشخیص انواع علوم نظری از یکدیگر، بیشتر رده‌بندی‌ها به وجود آوردن ترکیبی دیگر برای تقسیم‌بندی دوتایی علوم را در مرکز توجه خود قرار دادند؛ تقسیم‌بندی خاصی که در آن، علم اعلی به ناگزیر با یکی دیگر از علوم دوگانه دیگر در هم می‌آمیخت. بدین سان، در تقسیم‌بندی دوتایی علوم توسط دانشمندان ایرانی / اسلامی، با چنین نمونه‌هایی روبرو می‌شویم: علوم دین و علوم دنیا،<sup>۱</sup> علوم مسلمانان و علوم اوایل،<sup>۲</sup> علوم عقلی و علوم نقلی،<sup>۳</sup> علوم نظری و علوم عملی<sup>۴</sup>؛ و دیگر نامگذاری‌هایی که بقای این نوع رده‌بندی متوازی در طول تاریخ را موجب شده‌اند.

برخی از محققان معاصر، مبنای این تقسیم‌بندی را در روایات بازمانده از رسول اسلام ﷺ و علی علیه السلام بازجسته‌اند.<sup>۵</sup> با این حال، نباید از نظر دور داشت که به رغم درستی این استنباط، تأثیر آموزه‌های نوافلاطونی، و به ویژه تأثیر مباحث مطرح در ایساغوجی فرفوروس صوری و شرح‌های آن بر رده‌بندی‌ها را نمی‌توان منکر شد.<sup>۶</sup>

به ویژه که اسناد برجای مانده علمی و فلسفی، رواج تقسیم‌بندی دوتایی در جهان اسلام را بسیار بیشتر از تقسیم‌بندی سه‌تایی محصول نهضت ترجمه آثار ارسطو<sup>۷</sup> نشان می‌دهند. چنان که در رساله المنطق ابن مقفع (م ۱۴۲ ق) بدان برمی‌خوریم؛ رساله‌ای که ترجمه گونه‌ای است از شرح ایساغوجی،<sup>۸</sup> و افزون بر آن، ترجمه گونه‌ای است از شرح العبارة و شرح المقولات فرفوروس<sup>۹</sup> و به نظر می‌رسد که بخش بازپسین آن هم، ترجمه‌ای از کتاب قیاس باشد. در مدخل (= ایساغوجی) این رساله، «حکمت» بر دو قسم دانسته شده: علم که «هو تبصر القلب و تفکیره»، و عمل که «هو حركة القلب و قوته»<sup>۱۰</sup>. آنگاه به پیروی از سنت ارسطویی، اما متناظر به تفسیرهای نوافلاطونی و اسکندرانی، هر یک از این دو قسم به سه قسم تقسیم شده‌اند: علم به «علم اعلی» و «علم اوسط» و «علم اسفل». علم اعلی همان «علم الغیب» است که «هو المعرفة بالغیب عن الابصار و تبصرة العقول»،<sup>۱۱</sup> و علم اوسط نیز «علم الادب» می‌باشد که «هو علم الحساب و الهندسة و النجوم و تألیف اللحون»،<sup>۱۲</sup> و علم اسفل هم یعنی «علم الاجساد» که «هو علم

۱. باباافضل کاشانی، مصنفات، پیشین، ص ۲۶۰؛ ابوعلی سلماسی، «الرسالة الشریقة فی تقاسیم العلوم العقلیة»، پیشین، صص ۱۲۷-۱۲۸؛ صدرالدین محمد شیرازی، رسائل ملاصدرا، تهران، ۱۳۰۷ ق، صص ۲۷۹-۲۸۰؛ فیض کاشانی، «فهرس العلوم»، پیشین، ص ۱۸۲.

۲. شمس‌الدین محمد آملی، نفائس الفنون، پیشین، ج ۱، صص ۱۴-۲۱.

۳. سراج‌الدین محمود ارموی، لطائف الحکمة، پیشین، ص ۲۴؛ ابن خلدون، مقدمه، ترجمه محمد پروین گنابادی، پیشین، ج ۲، صص ۸۸۳-۸۸۷.

۴. راغب اصفهانی، تفصیل النشأتین و تحصیل السعادتین، به کوشش شیخ طاهر جزائری، بیروت، ۱۳۱۹ ق، ص ۷۸؛ ابوالعباس لوکری، بیان الحق بضمنا

الصدق، پیشین، صص ۱۱۵-۱۱۷.

۵. علی رفیعی علامرودشتی، «طبقه‌بندی علوم در جهان اسلام» کراته، سال اول، ش ۲، تابستان ۱۳۷۳ ش.

۶. درباره میراث اسکندرانی و آموزه‌های نوافلاطونی رایج در نخستین سده‌های اسلامی، پژوهش‌های متعددی انجام گرفته است؛ تا آنجا که معرفی آنها، یک کتابشناسی توصیفی مفصل نیازمند را برمی‌تابد. برخی از این آثار که مورد مراجعه مستقیم من بوده‌اند، چنین‌اند: ماکس مایرهوف، «من الإسکندریة الی بغداد»، التراث الیونانی فی الحضارة الإسلامیة، الف بینها و ترجمها عن الألمانیة و الأبطالیة عبدالرحمن بدوی، بیروت، دارالقلم، ۱۹۸۰ م، صص ۳۷-۱۰۰؛ عبدالرحمن بدوی، الأفلاطونیة المحدثه عندالعرب، قاهره، مکتبة النهضة المصریة، ۱۹۵۵ م؛ همو، افلوطنین عندالعرب، قاهره، دارالنهضة العربیة، ۱۹۶۶ م؛

R.Walzer, «On the legacy of the Classics in the Islamic World», in: *Greek into Arabic*, Cambridge, 1962, P. 33; I.R. Netton, *Muslim Neoplatonists: An Introduction to the Thought of Bretheren of Purity*, london, 1982; p.Walker, *Early Philosophical Shiism: The Ismaili Neoplatonism of Abu Ya, gub al-Sijistal*, Cambridger, 1993; Idem, «Platonisms inIslamicPhilosophy», *Studialslamica*, 79, (1994), pp.5-25.

۷. به ویژه کتاب متافیزیک او.

۸. گویا این شرح از آن آمونیوس (Ammonius) پسر هرمیاس، فیلسوف یونانی مقیم اسکندریه و شاگرد پروکلس نوافلاطونی (= در منابع اسلامی: ابرقلس) باشد که در اواخر سده پنجم و اوایل سده ششم میلادی می‌زیسته و شرح ایساغوجی او از منابع مورد توجه و رسمی یونانی و پس از آن، مورد قبول نسطوریان بوده است؛ و در برخی منابع اسلامی از وی به «الحمونیس» و «الحوموس» نیز یاد شده است [درباره اونک: ابن ندیم، الفهرست، به کوشش محمد رضا تجدد، تهران، ۱۹۷۳ م، ص ۳۱۴؛ ابن قفطی، تاریخ الحکماء، ترجمه فارسی از سده یازدهم هجری، به کوشش بهین رارایی، تهران، دانشگاه تهران، ۱۳۷۱ ش، ص ۲۳۳؛ دلیسی اولیری، انتقال علوم یونانی به عالم اسلامی، ترجمه احمد آرام، تهران، دانشگاه تهران، ۱۳۴۲ ش، صص ۴۷-۴۸، ۹۷-۱۱۰، ۱۱۰-۱۱۱؛ ذبیح‌الله صفا، تاریخ علوم عقلی در تمدن اسلامی، تهران، انتشارات امیرکبیر، ۱۳۵۶ ش، صص ۱۰۱-۱۰۶].

مهم‌ترین دلیلی که بر این مسئله می‌توان آورد، تعبیر موضوع منطق به «متاع» (= لكل صناعة متاعا والامتعة اسماء يعرفها اهل تلك الصناعة... کانت لهم هذواولعبا). در آغاز رساله المنطق ابن مقفع است، آن هم در حالی که در شرح آمونیوس بر الفاظ الکلیة الخمسة نیز چنین تعبیری یافت می‌شود و با توجه به اینکه رساله المنطق ابن مقفع با عبارت «افتتح المصنف کتابه بان قال: لكل صناعة متاعا...» آغاز می‌شود، پس دور نیست که مقصود همان آمونیوس باشد. نک: ابن المقفع، المنطق، به کوشش محمد تقی دانش پژوه، تهران، انجمن شاهنشاهی فلسفه ایران، ۱۳۵۷ ش، ص ۱؛ پول کروس، «التراجم الأرسططالیة المنسوبة الی ابن المقفع»، التراث الیونانی فی الحضارة الاسلامیة، پیشین، ص ۱۱۲.

۹. ابن ندیم نیز از گزینش و گلچین تفسیرهای فرفوروس بر دو کتاب العبارة و کتاب المقولات ارسطو توسط ابن مقفع خبر داده است. نک: الفهرست، پیشین، ص ۳۰۹.

۱۰. ابن المقفع، المنطق، پیشین، ص ۲، بند ۶.

۱۱. همان، ص ۳، بند ۷.

۱۲. همان، بند ۸.

در میان آثار منطقی او در جهان اسلام خبر می دهند؛<sup>۷</sup> و گویا این ترتیب، از فهرست تألیفات ارسطو، نگاشته بطلیموس غریب<sup>۸</sup> برای اغلس، با عنوان کتاب اخبار ارسطالیس و وفاته و مراتب کتبه، برآمده بوده باشد؛<sup>۹</sup> هم چنان که این اثر، از منابع مهم آشنایی مسلمانان با اخبار ارسطو بوده است.<sup>۱۰</sup>

۱. همان، ص ۲، بند ۷.

۲. همان، صص ۳-۴، بند ۹.

۳. همان، ص ۳.

۴. همان.

۵. همان.

۶. قاضی صاعد اندلسی، التعریف بطبقات الامم، به کوشش غلامرضا جمشیدنژاد اول، تهران، انتشارات هجرت، ۱۳۷۶ ش، ص ۱۷۴.

۷. دلیسی اولیری، انتقال علوم یونانی به عالم اسلامی، ترجمه احمد آرام، پیشین، ص ۲۴۷.

۸. درباره اونک: ابن قفطی، تاریخ حکماء، پیشین، ص ۱۲۶.

۹. همان، صص ۶۷-۶۹.

۱۰. درباره این کتاب و آشنایی مسلمانان با آن نک: ابن ندیم، الفهرست، پیشین، صص ۳۰۷، ۳۰۸، ۳۱۵؛ ابن قفطی، تاریخ حکماء، پیشین، صص ۶۷، ۶۹، ۱۲۶.

منافع الدنيا من الطب و الصناعات و التجارات، و کل ما یقع علی جسد قائم معلوم.<sup>۱</sup> عمل که افزون بر «حرکه القلب و قوته» از آن به «سیاست و تدبیر» نیز تعبیر شده است، «سیاست عامه»، «سیاست خاصه» و «سیاست خاصه الخاصة» را شامل می شود.<sup>۲</sup> منظور از «سیاست عامه» چگونگی اداره امور شهرها و کشورها است؛<sup>۳</sup> یعنی همان چیزی که در آموزه های سیاسی حکمای ایرانی / اسلامی به «سیاست مُدُن» تعبیر می شود؛ «سیاست خاصه» نیز به چگونگی اداره امور خانواده توسط فرد اطلاق شده<sup>۴</sup> و در اصطلاح برابر است با «فن تدبیر منزل» در آموزه های حکمای ایرانی / اسلامی؛ و سرانجام، «سیاست خاصه الخاصة» به چگونگی تسلط فرد بر اخلاق و اعمالش مربوط بوده و همان «علم اخلاق فردی» است.<sup>۵</sup>

تأثیر آموزه ارسطویی تقسیم بندی علوم بر این رده بندی بس آشکار است. مراجعه به فهرستهای کهن جهان اسلام نیز برمی نماید که «آثار ارسطو در اعمال فلسفی» (=الکتب التي فی اعمال الفلسفية) را چنین رده بندی می کرده اند: در اصلاح اخلاق فردی، در سیاست (= تدبیر) منزل، و در سیاست مُدُن.<sup>۶</sup> پژوهش های متأخر درباره نهضت ترجمه در جهان اسلام هم، از حضور کتاب سیاست ارسطو

## رده بندی علوم براساس کتاب المنطق ابن مقفع

